

# چهار وادی

حضرت بهاء الله

اصلی فارسی



من اثار حضرت بهاء الله - آثار قلم اعلی - جلد 2، لوح رقم (69)، 159  
بدیع، چهار وادی، صفحه 298 - 307

## هو العزیز المحبوب

ای ضیاء الحق حسام الدین راد که فلک و ارکان چه تو شاهی نژاد

نمیدانم چرا یک مرتبه رشته محبت را گسیختید و عهد محکم مودت را شکستید مگر خدا نکرده قصوری در ارادت بهمرسید و یا فتوری در خلوص نیت پیدا گشت که از نظر محو شدم و سهو آمدم چه مخالفت بدیدی که ملاطفت بریدی مگر آنکه ما ضعیفیم و تو احتشام داری و یا بیک تیر از کارزار بر گشتی مگر نشنیده‌اید استقامت شرط راه است و دلیل ورود بارگاه " انّ الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائكة و دیگر میفرماید " فاستقم کما امرت " لهذا مستقرین بساط وصول را این سلوک لازم و واجب است من آنچه شرط بلاغ است باتو میگویم تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال اگر چه زیارت جواب نامه نموده ذکر ارادت نزد عقلا خطا و بیجاست و لکن محبت بدیع ذکر و قواعد قویم را منسوخ نمود و معدوم کرد قصه لیلی مخوان و غصه مجنون عشق تو منسوخ کرد ذکر اوائل نام تو میرفت عاشقان بشنیدند هر دو برقص آمدند سامع و قائل فی حکمة الالهیه و تنسییه الربانیة من سر هر ماه سه روز ای صنم بی گمان باید که دیوانه شوم هان که امروز اول سه روزه است روز فیروز است نه فیروزه است شنیدم برای تجیث و تدریس بتبریز و تفلیس حرکت فرموده اید و یا برای عروج معارج بسندج تشریف برده‌اید ای سید من متصاعدان سموات سلوک از چهار طایفه بیش نیستند مختصری ذکر میشود که در آن خدمت معلوم و مبرهن گردد که هر طایفه را چه علامت است و چه



ORIGINAL

مرتب اول اگر سالکان از طالبان کعبه مقصودند این رتبه متعلق بنفس است و لکن نفس الله القائمة فيه بالسّن مراد است و در این مقام نفس محبوب است نه مردود و مقبول نه مقهور اگر چه در اول این رتبه محلّ جدال است و لیکن آخر آن جلوس بر عرش جلال چنانچه میفرماید ای خلیل وقت و ابراهیم هس این چهار اطیار رهن را بکش تا بعد از ممات سر حیات ظاهر شود و این مقام نفس مرضیه است که میفرماید " فادخلی فی عبادی و ادخلی جنّتی " این مقام را اشارات بسیار است و دلالات بیشمار اینست که میفرماید سزیه آیاتنا فی الافاق و فی انفسهم حتی تبیین لهم انه الحق لا اله الا هو پس معلوم میشود که کتاب نفس را باید مطالعه نمود نه رساله نحو را چنانچه میفرماید " اقرء کتابک و کفی بنفسک الیوم حسیبا " حکایت آورده اند که عارف الهی با عالم نحوی همراه شدند و همراز گشتند تا رسیدند بشاطی بحر العظمه عارف بی تأمل توّسل فرموده و بر آب راند و عالم نحوی چون نقش بر آب محو گشته مبهوت ماند بانگ زد عارف که چون عنان پیچیدی گفت ای برادر چکنم چون پای رفتنم نیست سر نهادن اولی بود گفت آنچه از سیبویه و قولویه اخذ نموده و از مطالب ابن حاجب و ابن مالک حمل فرموده بریز و از آب بگذر محو میباید نه نحو اینجا بدان گر تو محوی بیخطر بر آب ران و دیگر میفرماید " لا تكونوا کالذین نسوا الله فانسا هم انفسهم اولئک هم الفاسقون " و اگر سالکان از ساکنان حجره محمودند این مقام راجع بعقل میشود که او را پیغمبر مینامند و رکن اعظم دانند لیکن عقل کلی ربّانی مقصود است که در این رتبه تربیت امکان و اکوان بسلطنت اوست نه هر عقل ناقص بمعنی چنانچه حکیم سنائی میگوید عقل جزئی کی تواند گشت بر قرآن محیط عنکبوتی کی تواند کرد سیمرغی شکار عقل اگر خواهی که ناگه در عقلیت نفکند گوش گیرش در دبیرستان الرحمن در آر و در این مقام تلاطم بسیار است و طماطم بیشمار گاهی سالک را متصاعد مینماید و گاهی متنازل این است که میفرماید مرة تجذبني الى عرش العماء و مرة تهلكني بنار الاغماء چنانچه سر مکنونه از ایه مبارکه که کهف در این مقام معلوم میشود که میفرماید " و ترى الشمس اذا طلعت تزاور عن كهفهم ذات اليمين و اذا غربت تقرضهم ذات الشمال و هم في فجوة منه ذلك من آيات الله من يهد الله فهو المهتد و من يضل الله فلن تجد له و ليا مرشدا " اگر کسی اشارات همین یک آیه را مطلع شود او را کافی است این است که در وصف این رجال میفرماید " رجال لا تهيمهم تجارة و لا بيع عن ذكر الله " این مقام میزان است و پایان امتحان و در این رتبه هم استفاده ضرور ندارد و در تعلیم سالکین این لجه میفرماید " اتقوا الله يعلمكم الله " و همچنین میفرماید " العلم نور يقذفه الله على قلب من يشاء " پس باید محلّ را آماده نمود و مستعد نزول عنایت شد تا که ساقی کفایت نحر مکرمت از زجاجه رحمت بنوشاند " الا انّ بذلك فليتنافس المتنافسون " و حينئذ اقول انا لله و انا اليه راجعون و اگر عاشقان از عاکفان بیت مجذوبند این سریر سلطنت را جز طلعت عشق جالس نتواند شد این مقام را شرح نتوانم و وصف ندانم با دو عالم عشق را بیگانگی و ندر او هفتاد و دو دیوانگی مطرب عشق این زند وقت سماع بندگی بند و خداوندی صداع این رتبه صرف محبت میطلبد و زلال مودت میجوید و در وصف این اصحاب میفرماید " الذين لا يسبقونه بالقول و هم بامرهم يعملون " این مقام نه سلطنت عقل را کفایت مینماید و نه حکومت نفس را چنانچه نبی از انبیاء الله عرض نمود الهی کیف الوصول اليک قال الق نفسک ثم تعال ايشان قومی هستند که صفّ نعال را با صدر جلال یک

داند و ایوان جمال را با میدان جدال در سیل محبوب یک شمرند و معتکفین این بیت مطلب نداند و مرکب براند جز نفس دوست از دوست هیچ نبینند کل الفاظ را مهمل داند و جمیع مهملات را مستعمل دارند سر از پا نشناسند و دست از پا فرق نیابند سراب را نفس آب گویند و ذهاب را سر ایاب خوانند اینست که میگویند وصفی ز حسن روی تو در خانقه فتاد صوفی طریق خانه نهار بر گرفت عشقت بنای صبر بکلی خراب کرد جورت در امید بیچار بر گرفت در این مقام تعلیم و تعلم البته عاطل ماند و باطل گردد عاشقان را شد مدرس حسن دوست دفتر درس و سبقشان روی اوست درسشان آشوب و شور و ولوله نی زیادات است و باب سلسله سلسله این قوم جعد مشکار مساءله دور است اما دور یار فی المناجات الله تبارک و تعالی ای خدا ای لطف تو حاجت روا با تو یاد هیچکس نبود روا ذره علمی که در جان من است و رهانش از هوا و خاک پست قطره دانش که بخشیدی ز پیش متصل گردان بدریاهای خویش اذا قول لا حول و لا قوة الا بالله المهیمن القیوم و اگر عارفان از واصلان طلعت محبوبند این مقام عرش فواید است و سر رشاد این محل رمز یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید است که اگر کل من فی السموات و الارض الی یوم ینفخ فی الصور شرح این رمز شریف و سر لطیف را فرمایند البته از عهده حرفی بر نیایند و احصا نتوانند زیرا که این مقام قدر است و سر مقدر اینست که سوال نمودند از این مساءله فرمودند " بحر ذخار لا تلجه ابدًا " باز سوال فرمودند فرمودند " لیل و امس لا تسلكه و هر کس ادراک این رتبه نمود البته ستر نماید و اگر رشی اظهار دارد و یا ابراز نماید البته سر او بر دار مرتفع خواهد شد با وجود این قسم بخدا که اگر طالب مشهود می گشت مذکور می آمد زیرا که میفرماید " الحب شرف لم یکن فی قلب الخائف الراهب و ان السالك الی الله فی منهج البیضاء و الرکن الحمران یصل الی مقام وطنه الا بکف الصفر عما فی ایدی الناس و من لم یخف الله اخافه الله من کل شیء و من خاف الله یخاف منه کل شیء " پارسی گو گر چه تازی خوشتر است عشق را خود صد زبان دیگر است چه ملیح است این فرد در این مقام گر در عطا بخشد اینک صدفش دلها و تیر بلا آید اینک هدفش جانها و اگر مخالف حکم کتاب نمی بود البته قاتل خود را از مال خود قسمت میدادم و ارث میبخشیدم و منتش میبردم و دستش بر چشم میمالیدم و لیکن چکنم نه مال دارم نه سلطان قضا چنین امضا فرموده حینئذ اجد رایحه المسک من قص الهاء عن یوسف البهاء کانی وجدتها قریبا ان اتم تجدونها بعیدا بوی جانی سوی جانم میرسد بوی یار مهربانم میرسد از برای حق صحبت سالها بازگو حالی از آن خوش حالها تا زمین و آسمان خندان شود عقل و روح و دیده صد چندان شود این محل صحو بحت و محوبات است محبت را در این رتبه راهی نیست و مودت را مقامی نه چنانچه میفرماید " المحبته حجاب بین المحب و المحبوب " محبت در این مقام قص و حجاب میشود و آنچه غیر از او است غطا میگردد این است که حکیم سنائی میگوید سوی آن دلبر نپوید هیچ دل با آرزو با چنان گل رخ نخبسد هیچ تن با پیرهن زیرا که این عالم امر است و منزله از اشارات خلق رجال این بیت بر بساط نشاط با کمال فرح و انبساط الوهیت مینمایند و ربوبیت میفرمایند و بر نمارق عدل متمکن شدهاند و حکم میرانند و هر ذی حقی را بقدر و اندازه عطا میفرمایند و شاربان این کاءس در قباب عزت فوق عرش قدم ساکنند و در خیام رفعت بر کرسی عظمت جالس الدین " لایرون فیها شمسا و لا زمهیرا " در این رتبه سموات

علی با ارض ادنی تعارض ندارد و تفاوت نجوید زیرا که مقام الطاف است نه بیان اضداد اگر چه در هر آن در شأن بدیع جلوه نمایند یک شأن بیش نیست این است که در این مقام میفرماید " لا یشغله شأن عن شأن " و در مقام دیگر " کل یوم هو فی شأن " - ذلک من طعام الذی لم یتسنه طعمه و لن یتغیر لونه اگر قدری میل فرمائی البته این آیه را تلاوت مینمائی " وجّهت وجهی للذی فطر السموات و الارض حنیفا مسلما و ما انا من المشرکین " و کذلک نری ابراهیم ملکوت السموات و الارض لیکون من الموقنین " اذا فادخل یدک فی جیبک ثم اخرجها بالقوة لتشهدنا نورا للعالمین چه لطیف است این ماء عذب ازید ساقی محبور و چه رقیق است این خمر طهور از دست طلعت مخمور و چه نیکوست این طعام سرور از کوءس کافور هنیئا لمن شرب منها و عرف لذتها و بلغ الی مقام معرفتها بیش از این گفتن مرا در خوی نیست بحر را گنجایش اندر جوی نیست زیرا که سرّ این بیان در کائز عصمت مکنون است و در خزائن قدرت مخزون منزّه از جواهر بیان است و مقدس از لطائف تبیان حیرت در این مقام بسیار محبوب است و فقر بحت بسیار مطلوب اینست که میفرماید " الفقر نفی " و دیگر ذکر شده الله تحت قباب العزّ طائفة اخفاهم فی رداء الفقر اجلا لا آنها هستند که از چشم او ملاحظه نمایند و از گوش او گوش دارند چنانچه در حدیث مشهور مذکور است اخبار و آیات آفاقی و انفسی در این رتبه بسیار و لکن بدو حدیث اکتفا می رود تا نوری باشد از برای مطالعین و سروری باشد برای مشتاقین اول اینست که میفرماید " عبدی اطعنی حتی اجعلک مثلی انا اقول کن فیکون و انت تقول کن فیکون " و ثانی این است که میفرماید " یا ابن آدم لا تاءنس باحدٍ ما وجدتی و متی اردتی وجدتی بارا قریبا " آنچه مذکور شد از اشارات بدیعه و دلالات منیعه راجع است بحرف واحد و نقطهء واحد ذلک من سنّة الله و لن تجد لسنة الله تبديلا و لا تحویلا مدتی است که این نوشته را بیاد شما شروع نمودم و چون کاغذ قبل ملاحظه نشد قدری ابتدا گله و شکایت رفت و لیکن توقیع تازه رفع نمود و سبب شد که رقعہ را ارسال نمایم ذکر حبّ بنده در آن حضرت احتیاج اظهار ندارد و کفی بالله شهیدا و در خدمت جناب شیخ محمد سلّمه الله تعالی باین دو فرد اکتفا نمودم معروض دارند من کوی تو جویم که به از عرش برین است من روی تو بینم که به از باغ جنان است اذا عرضت امانة العشق علی القلم ابی ان یحملها فصار منصعقا فلما افاق قال سبحانک انی تبت الیک و انا اول المستغفرین و الحمد لله ربّ العالمین شرح این هجران و این سوز جگر این زمان بگذار تا وقت دگر خوشتر آن باشد که سرّ دلبران گفته آید در حدیث دیگران فتنه و آشوب خون ریزی مجو بیش ازین از شمس تبریزی مگو و السلام علیکم و علی من طاف حولکم و فاز بلقائکم آنچه بنده از پیش عرض نمودم مگس میل فرمود این از خوبی مر کب میشود اگر چه سعدی در این مقام فردی ذکر نموده من دگر چیز نخواهم بنویسم که مگس زحمت میدهد از بسکه سخن شیرین است دیگر دست از تحریر عاجز شد التماس مینماید که بس است لهذا میگویم سبحان ربّی و ربّ العزّة عمّا یصفون